

ویژگی‌های روایات و طومارهای نقالی

دکتر سجاد آیدنلو*

دانشگاه پیام‌نور ارومیه

چکیده

طومار، مجموعه‌ی متشور مدوتی است که مأخذ اصلی نقالان برای داستان‌گویی آن‌ها به شمار می‌آید. حدود داستانی این متون غالباً از آغاز کار گیومرث تا پایان شهریاری بهمن، همای یا داراب است و نقالان پیش‌کسوت برای تدوین آن‌ها، افزون بر روایات شاهنامه، از اخبار منظومه‌های پهلوانی پس از فردوسی، بعضی منابع تاریخی، طومارهای کهن‌تر و نیز اندوخته‌ها و بر ساخته‌های ذهنی خویش هم بهره گرفته‌اند. طومارهای نقالی و داستان‌های متعدّد و پر شاخ و برگ آن‌ها از نظر ساختاری و موضوعی، ویژگی‌هایی دارد که مهم‌ترین آن‌ها عبارت است از: ۱. ساختن داستان‌های تازه و تغییر و تصرّف در روایات منابع پیشین؛ ۲. الگوبرداری از داستان‌های شاهنامه، منظومه‌های پهلوانی و منابع تاریخی برای ساختن روایات جدید؛ ۳. تکمیل نواقص و روشن کردن مبهمات داستانی ادب پهلوانی ایران؛ ۴. عناصر سامی و اسلامی؛ ۵. تأثیر زمان و مکان نقل و نگارش بر آن‌ها؛ ۶. آشفته‌گی ترتیب و نظم روایی داستان‌ها؛ ۷. جابه‌جایی اشخاص و داستان‌ها؛ ۸. کم‌دقتی، نادرستی و تناقض داستانی؛ ۹. تغییر و تفاوت نام‌ها؛ ۱۰. شخصیت‌های نوظهور؛ ۱۱. کسر/پراکندگی شخصیت؛ ۱۲. تکرار یک بن‌مایه در روایات گوناگون؛ ۱۳. تکرار یک داستان؛ ۱۴. بازگویی یک موضوع در داستانی واحد؛ ۱۵. وجه

* استادیار زبان و ادبیات فارسی aydenloo@gmail.com

تسمیه‌سازی و ریشه‌تراشی برای نام‌ها؛ ۱۶. انتساب گفتار کسان شاهنامه به اشخاص دیگر. در این مقاله هریک از موارد یاد شده با آوردن نمونه‌هایی از متون مختلف نقلی، بررسی شده است.

واژه‌های کلیدی: ۱. طومار ۲. نقلی ۳. ادب پهلوانی ۴. شاهنامه.

۱. مقدمه

روایات طومارهای نقلی به طور کلی از چهار مأخذ اصلی مایه گرفته است: ۱. شاهنامه (داستان‌های اصیل و الحاقی آن) و منظومه‌های پهلوانی پس از فردوسی؛ ۲. پاره‌ای اشارات منابع تاریخی درباره‌ی موضوعات ملی و پهلوانی؛ ۳. اندوخته‌های ذهنی نقلان که خود، آمیزه‌ای از خواننده‌ها و شنیده‌های آن‌ها با قوه‌ی خیال‌پردازی ایشان است؛ ۴. طومارهای نقلان پیشین.

نقلان و مدوتان این طومارها می‌کوشیدند که مهم‌ترین داستان‌های ملی - پهلوانی ایران را از آغاز کار گیومرث، نخستین انسان یا شهریار ایرانی، تا پایان پادشاهی بهمن، همای یا داراب^۱ یک‌جا گردآوری کنند و به همین دلیل، در دست‌نویس طوماری که در کتابخانه‌ی شادروان استاد مینوی است - و با تاریخ کتابت (۱۱۳۵ هـ.ق) تا امروز، کهن‌ترین نسخه‌ی شناخته شده از طومارهای نقلان شمرده می‌شود^۲ - علاوه بر تقریباً همه‌ی داستان‌های شاهنامه - در محدوده‌ی زمانی یاد شده - روایاتی از منظومه‌های گرشاسپ‌نامه، کوش‌نامه، سام‌نامه، گک کوهزاد، رستم و بربریان، بانوگشسپ‌نامه، جهانگیرنامه، فرامرزنانه، برزونامه و بهمن‌نامه نیز آورده شده است. علاقه به تدوین همه‌ی داستان‌های ملی و پهلوانی، فقط ویژه‌ی متن منثور طومارها نیست و این پسند ایرانی، در بعضی از دست‌نویس‌های شاهنامه هم به صورت الحاق روایات و اییاتی از منظومه‌های دیگر و آوردن همه‌ی آن‌ها به نام فردوسی، نمود یافته است؛ چنان‌که برای نمونه، نسخه‌ای از شاهنامه به تاریخ استنساخ (۱۲۴۶ - ۱۲۴۹ هـ.ق) در کتابخانه‌ی بریتانیا (لندن) نگه‌داری می‌شود که در آن، کاتب بسیاری از منظومه‌ها و داستان‌های پهلوانی را در میان روایات شاهنامه گنجانده و یادآور شده است که همه‌ی این‌ها سروده‌ی فردوسی است؛ زیرا او در اصل، صد و شصت و شش هزار بیت به نظم کشیده بوده است! (ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۱۶۷)

تنوع و جامعیت داستانیِ همه‌ی طومارها یکسان نیست و نگارنده در مقایسه‌ای اجمالی میان روایات طومار نسخه‌ی کتابخانه‌ی استاد مینوی و طومار هفت لشکر به این نتیجه رسیده است که احتمالاً طومار کهن کتابخانه‌ی شادروان مینوی مفصل‌تر و کامل‌تر از هفت لشکر، است و داستان‌هایی که از منظومه‌های کوش‌نامه، فرامرزنانه و گُک کوهزاد و نیز روایاتی چون نریمان و همای و رستم و حضرت سلیمان(ع) که در آن آمده، در هفت لشکر نیست. در طومار استاد مصطفی سعیدی هم با این‌که داستان‌های مذکور نیامده، تفصیل و تنوع روایات به ویژه در آغاز و پایان داستان بهمن و خاندان زال، گسترده‌تر از طومار کتابخانه‌ی مینوی است و فعلاً در میان طومارهای چاپ شده، آن را باید جامع‌ترین طومار نقالی دانست.

در این طومارها از منظومه‌های پهلوانی پس از شاهنامه، متن سام‌نامه تقریباً به طور کامل به نثر برگردانده شده؛ ولی از آثار دیگر، فقط به نقل بعضی روایات بسنده شده است. این توجه ویژه به سام‌نامه در میان متون منظوم پهلوانی، احتمالاً به سبب درون‌مایه‌ی غنایی - پهلوانی (رُمانس گونه‌ی) آن بوده که در قیاس با منظومه‌های دیگر، از صبغهی عاشقانه‌ی بیش‌تری بهره‌مند است و شاید این‌گونه داستان‌ها در زمان نقل و کتابت طومارها، خواستاران پرشمارتری داشته است.^۳

نکته‌ی درخورِ درنگِ دیگر این است که در هر سه طومارِ کاملِ مورد بررسی (دست‌نویس کتابخانه‌ی استاد مینوی، هفت لشکر و طومار استاد سعیدی) که روایاتی را از منظومه‌های پهلوانی پس از فردوسی آورده‌اند، نشانی از داستان‌های شهریارنامه نیست و - غیر از دو اشاره‌ی بسیار کوتاه - فرزند برزو به جای شهریار تیمور معرفی شده است (ر.ک: هفت لشکر، ۱۳۷۷: ۱۳۷). چهل و سه که در ادب منظوم پهلوانی ایران، نامی از او دیده نمی‌شود. آیا این بی‌توجهی به دلیل ناشناختگی و دور از دسترس بودن نسخه/ نسخه‌های منظومه‌ی شهریارنامه بوده است^۴ یا این‌که احتمالاً تاریخ سرایش این منظومه، مؤخر بر تدوین طومارهای کهن نقالی بوده^۵ و طبعاً داستان‌های آن در این متون راه نیافته است؟ اگر این گمان درست باشد، نقالان ادوار بعد هم که در نگارش طومارهای خویش معمولاً پیرو سنت استادان پیشین بوده‌اند، همان محدوده و ترتیب داستانی را رعایت کرده و بسان اسلافشان توجهی به شهریار و روایاتش نشان نداده‌اند؛ هرچند که آمدن نام شهریار در جایگاه فرزند تیمور، در طومار کتابخانه‌ی استاد مینوی

(ر.ک: شاهنامه و گرشاسپ‌نامه به زبان نَقّالان: برگ ۳۴۶ ب) و دو بار به صورت شهریار بن برزو در هفت لشکر (ر.ک: هفت لشکر، ۱۳۷۷: ۵۶۴ و ۵۶۵) نشان می‌دهد که آن‌ها او را می‌شناخته‌اند. احتمال دیگر در این باره، بی‌آغاز و انجام بودن داستان‌های شهریارنامه در دست‌نویس‌های موجود این منظومه است (ر.ک: آیدنلو، ۱۳۸۸: ۳۰ و ۳۱) که شاید نَقّالان نتوانسته‌اند جای مناسبی برای آن‌ها در بین انبوه روایات طومارها بیابند. در هر حال، حدودِ داستانی طومارها (از گیومرث تا روزگار بهمن، همای یا داراب) نشان می‌دهد که در گذشته‌ی فرهنگی و ادبی و سنت شاهنامه‌خوانی و نقّالی ایران، کدام بخش از داستان‌های ملی - پهلوانی بیش‌تر مورد علاقه و اقبال مردم بوده است. این دل‌بستگی که امروز هم در میان خوانندگان شاهنامه عمومیّت دارد، برخاسته از مایه‌های افزون‌تر حماسی - اساطیری و به طور کلی داستانی این قسمت‌ها در مقایسه با بخش‌های تاریخی‌تر بعدی (دوره‌ی اسکندر، اشکانیان و ساسانیان) است. در این میان، قابلیت‌های داستانی - افسانه‌ای و طبعاً عامه‌پسندِ عصر اسکندر، به جای طومارهای نقّالی شاهنامه، در اسکندرنامه‌های منشور - از داراب‌نامه‌ی طرسوسی و اسکندرنامه‌ی کالیستنس دروغین تا اسکندرنامه‌ی نقّالی منسوب به منوچهر خان حکیم - مجال ظهورِ مفصل یافته است.

گذشتگان می‌پنداشتند که همه‌ی داستان‌های حماسی و ملی ایران، در شاهنامه و سروده‌ی فردوسی هست یا می‌خواستند که این‌گونه باشد. بر اساس این تلقی، در طومارهای نقّالی نیز گاهی راویان یا کاتبان، بعضی از داستان‌ها را به سخن فردوسی مستند کرده و حتی روایات منظومه‌های دیگر را هم به نام فردوسی آورده‌اند. مثلاً در طومار کتابخانه‌ی مرحوم مینوی، یک‌جا داستان برزو - که می‌دانیم از شاهنامه نیست - چنین به فردوسی نسبت داده شده است: «صاحب تاریخ ملوک عجم، حکیم دانشمند، ابوالقاسم فردوسی، چنین روایت کنند.» (برگ ۲۲۲ ب)^۷

درباره‌ی اسناد و ارجاع روایت در طومارها، دو نکته‌ی جالب توجه در طومار کهن کتابخانه‌ی مینوی دیده می‌شود: یکی استناد داستان خواستگاری فریبرز از فرنگیس به تاریخ نگارستان^۸ (ر.ک: برگ ۱۸۲ ب) و دیگر، جابه‌جایی شخصیت فردوسی و اسدی در آغاز متن که مهم‌تر است و نیازمند توضیح. نقّال / مدوّن این طومار، مجموعه‌ی خویش را با این عبارات آغاز کرده است که «اما پادشاه خرمن معنی چهره‌گشای

عروس معانی حکیم اسدی رحمه‌الله علیه از تاریخ ملوک عجم و از عدالت پادشاهان عادل و از شجاعت جوانان شیردل، چنین روایت کرد که مرا در شهر، جوانی سروبالای مصاحب جانی بود و آن جوان را نژاد به پادشاهان و ملوک عجم می‌رسید و تاریخ پادشاهان کیان را در خاطر خود درست داشت و آن یار جانی یک روز مرا دل‌گیر دید گفت چرا دل‌گیر می‌شوی و آرزوی جوانی هستی و قوت و قدرت پهلوانی و دریاب سخن‌گوی داری (؟) و من تو را سر رشته به دست دهم و او را سر رشته به نظم بکش و من قبول کردم و آن جوان خردمند سراسر تاریخ شاهنامه و گرشاسپ‌نامه را برای من بیان کرد و من از گفتار آن یار جانی و یگانه گوهر دریای معانی و سخن دانی، تاریخ گرشاسپ‌نامه را به رشته‌ی نظم کشیدم» (برگ ۱ ب)

این داستان با اندکی اختلاف در جزئیات، همانند گزارش فردوسی در دیباجه‌ی شاهنامه درباره‌ی چگونگی دسترسی وی به نسخه‌ای از شاهنامه‌ی ابومنصوری است^۹ و در گرشاسپ‌نامه و منابع احوال اسدی، چنین موضوعی دیده نمی‌شود. افزون بر این، ذکر نام شاهنامه، آوردن «قصه‌ی پادشاهی کیومرث» در ادامه و ابیاتی از شاهنامه - که با عبارت «حکیم اسدی فرموده است» به نادرست به اسدی توسی نسبت داده شده - نشان می‌دهد که در اینجا سخن از فردوسی و شاهنامه است و دانسته نیست که چرا نقال / مدون طومار، اسدی را جایگزین او کرده است؟ این جابه‌جایی و اختلاط، از آن روی شگفت‌انگیز است که در سنت داستانی ایران - همان‌گونه که گفته شد - غالباً روایات و ابیات سراینده‌گان دیگر به فردوسی که پرآوازه‌ترین شخصیت این حوزه است، نسبت داده شده و مثلاً بیت‌ها و حتی بخش‌هایی از گرشاسپ‌نامه در شماری از دست‌نویس‌های شاهنامه وارد و حتی به نام فردوسی مشهور و متداول شده است. (ر.ک: آیدنلو، ۱۳۸۶: ۶۹؛ خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۷۵) اما در این طومار، کار وارونه شده و با خلاف‌آمد عادت، سرگذشت و بیت‌هایی از فردوسی به نام اسدی آمده است. قابل توجه‌تر این‌که غیر از این طومار، در نسخه‌ای از یک منظومه‌ی بلند پهلوانی هم که روایات و ابیات آن هیچ ربطی با شاهنامه‌ی فردوسی ندارد، اثر، کتاب شاهنامه‌ی حکیم «اسدی» معرفی شده است! (ر.ک: شاهنامه‌ی حکیم اسدی، برگ ۱ الف)

طومارهای نقالی و روایات آن‌ها جز از نکات کلی مورد اشاره، به لحاظ ساختاری و موضوعی، ویژگی‌های دیگری نیز دارد که مهم‌ترین آن‌ها بر اساس قدیمی‌ترین

دست‌نویس طومارها (نسخه‌ی کتابخانه‌ی استاد مینوی) و نیز شواهد دیگر طومارها و متون نقالی چاپ شده، طبقه‌بندی و بررسی می‌شود. بر اهل فن پوشیده نیست که با تأملات بیش‌تر و دقیق‌تر - مخصوصاً در مجموعه‌ی کامل همه‌ی روایات نقالی - می‌توان بر شمار و شواهد این ویژگی‌ها افزود.

۲. ساختن داستان‌های تازه و تغییر و تصرف در روایات منابع پیشین

شاید نمایان‌ترین ویژگی داستان‌های نقالان، تفاوت بعضی از آن‌ها با روایات شاهنامه و دیگر منابع اخبار ملی - پهلوانی ایران باشد. این اختلاف هم به صورت ساختن و افزودن داستان‌های تازه در چرخه‌ی روایات پهلوانی است که پیش‌تر در هیچ یک از مآخذ رسمی، دیده نمی‌شود و هم به شیوه‌ی تغییر و تصرف در اجزا و عناصر داستان‌هایی که در شاهنامه و منظومه‌های پهلوانی آمده است؛ اما نقالان با دست بردن در آن‌ها، روایات را مطابق با پسند خویش، زمانه و شنوندگان، دگرگون کرده‌اند. در یکی از این طومارها که منوچهر برخلاف متن شاهنامه پسر ایرج - و نه نوه‌ی دختری او - دانسته شده، نقال صاحب طومار به این تفاوت و سبب آن اشاره کرده است: «حکیم می‌فرماید دختری از ایرج به دنیا آمد و منوچهر از آن دختر به وجود آمد؛ اما دختری بزرگ شود و شوهر کند، پسری به دنیا بیاید و انتقام ایرج را بگیرد، این آن طعم را ندارد که پسری از پدری به دنیا بیاید و انتقام خون پدر بی‌گناه خود را از آن دو پادشاه ناجوانمرد بستاند. ما می‌گوییم به طور یقین این کودک پسر ایرج باید بوده باشد؛ حال شما خود قضاوت فرمایید.» (طومار شاهنامه‌ی فردوسی، ۱۳۸۱: ۶۵/۱) استاد مصطفی سعیدی در جای دیگری از طومار پربرگ خویش، به آوردن داستان‌های تازه در طومارها نیز پرداخته و نوشته است «ما نقالان هم از زبان استادان سخن اما بی‌نشان، سینه به سینه این قسمت از داستان را که به نوبه‌ی خود شیرین‌ترین و شنیدنی‌ترین قسمت داستان است، به رشته‌ی تحریر درمی‌آوریم... داستان‌های این قسمت را که ما گم‌شده‌ی داستان می‌دانیم، مطالعه فرمایید؛ سپس قضاوت کنید که آیا حیف نبود چنین داستان‌هایی به دست فراموشی سپرده شود» (همان: ۷۸۶/۲).

پرداختن داستان‌های تازه و کاستن و اختصار و افزودن و تغییر روایات قبلی، به اندازه‌ای در طومارها تکرار می‌شود که شاید نتوان دو طومار کامل را نشان داد که در

جزئیات داستان‌ها - حتی بعضاً در یک روایت مشخص و نه سراسر متن - کاملاً با هم یکسان باشند. شواهد انواع این تفاوت‌ها و دخالت‌ها بسیار است و در این جا برای نمونه، به چند مورد اشاره می‌شود: داستان عشق بازی نریمان و همای و کشته شدن آذربزین با زهر به نیرنگ همای و کشتن بانوگشسپ او را به کین این کار، از روایات تازه‌ای است که در مآخذ پیش از طومار کهن کتابخانه‌ی استاد مینوی و نیز متون نقالی چاپ شده‌ی پس از آن، دیده نمی‌شود. داستان رستم و سهراب به گزارش مرحوم مرشد عباس زریری - و نیز مشابه آن در طومار استاد سعیدی، یکی از بهترین نمونه‌های شاخ و برگ گرفتن روایات شاهنامه در طومارهای نقالان است (برای دیدن تفاوت‌ها، ر.ک: داستان رستم و سهراب، ۱۳۶۹: پنجاه و پنج - پنجاه و نه پیشگفتار) و برای ویژگی حذف و اختصار، می‌توان به هفت‌خان اسفندیار در طومار کتابخانه‌ی زنده‌یاد مینوی (برگ ۳۲۳ ب) اشاره کرد که در چند سطر بسیار کوتاه، آن هم با ترتیب نادرست خان‌ها آمده است؛ در حالی که مثلاً هفت‌خان جهان‌بخش را که از روایات برساخته‌ی نقالی است، با تفصیل تمام آورده.

این چند نمونه هم از تفاوت‌های روایت طومار مذکور (نسخه‌ی کتابخانه‌ی استاد مینوی) با گزارش فردوسی و منظومه‌های پهلوانی است: جمشید را بر سر منار می‌گذارند و به خواری تمام می‌کشند (برگ ۱۰ الف)؛ اما در شاهنامه، سخنی از منار نیست و او را با اژه به دو نیم می‌کنند. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶: دفتر یکم / ۵۲ / ۱۸۶) در طومار، فریدون به خواب گودرز می‌آید و او را از کیخسرو، فرزند سیاوش، در توران آگاه می‌کند (برگ ۳۱۸ ب)؛ ولیکن در شاهنامه گودرز، سروش را به خواب می‌بیند. (ر.ک: فردوسی: دفتر دوم / ۴۱۳ / ۴۴۱-۴۵۲) در طومار، زال به نشانه‌ی مخالفت با شهرداری لهراسپ، بر تاج او خاک می‌افشاند (برگ ۳۱۸ ب)؛ ولی در شاهنامه، او «خاک» را یکبار در ترکیب عبارت نفرین خویش - بر کسی که لهراسپ را شاه بداند - به کار می‌گیرد و بار دیگر، برای اظهار پشیمانی و شکستن سوگندش، لب خود را به خاک می‌آلاید. (ر.ک: فردوسی: دفتر چهارم / ۳۵۹ / ۲۹۳۲؛ ۳۶۱ / ۲۹۵۳ و ۲۹۵۴) به روایت طومار، جهانگیر به دست هژبر بلا کشته می‌شود (برگ ۳۰۰ الف)؛ اما در منظومه‌ی جهانگیرنامه، دیوی به ناگاه از کمین بیرون می‌آید و او را از فراز کوه، پایین می‌اندازد. (ر.ک: مادح، ۱۳۸۰: ۳۳۸ / ۵۹۹۴-۵۹۹۷) و ...

در روایات نقالی، مواردی مانند: الگوگیری از داستان‌های شاهنامه و منظومه‌های پهلوانی، تغییر شخصیت‌های داستان، ساختن کسان تازه، ورود عناصر سامی و اسلامی در داستان‌ها و... نیز به طور کلی، جزو ویژگی تغییر و تصرف در روایت‌هاست، اما در این جا برای دقیق‌تر شدن بحث، هریک به صورت جداگانه ذکر و بررسی شده است.

۳. الگوبرداری از داستان‌های شاهنامه، منظومه‌های پهلوانی و منابع تاریخی برای

ساختن روایات جدید

نقالان و پردازندگان روایات طومارها، گاهی به تقلید از ساخت و موضوع برخی از داستان‌های اصیل یا الحاقی شاهنامه، منظومه‌های پهلوانی و در مواردی معدود، مآخذ تاریخی، روایت‌های تازه‌ای ساخته و بر مجموعه‌ی اخبار پهلوانی ایران- ولو متأخر و برساخته- افزوده‌اند. احتمالاً مهم‌ترین و پربسامدترین الگوی داستانی آن‌ها، بن‌مایه‌ی نبرد پدر و پسر در رستم و سهراب شاهنامه و نیز منظومه‌هایی نظیر برزنامه و جهانگیرنامه و بانوگشسپ‌نامه است که موجب شده، بسیاری از یلان سیستان (رستم، فرزندان و فرزندزادگان او) به رویارویی یکدیگر واداشته شوند، چنان‌که مثلاً در نبرد معروف به هفت لشکر، فرامرز (با نقابی بر چهره و نام کوهکش)، برزو، جهان‌بخش و تیمور، هم‌زمان در آوردگاه مقابل می‌شوند و به ستیزه‌گری و پرخاش می‌پردازند (ر.ک: شاهنامه و گرشاسپ‌نامه به زبان نقالان: برگ ۲۶۷ ب و ۲۶۸ الف) یا رستم غیر از پسرش جهانگیر، با پسر وی و نواده‌ی خود، تور، هم نبرد می‌کند. (ر.ک: همان، برگ ۲۹۴ الف) و برای بار دوم، با فرامرز روبه‌رو می‌شود. (همان، ۳۰۲ ب) تکرار این مضمون در طومارهای نقالی، به افراطی ملال‌انگیز انجامیده است؛ به گونه‌ای که در طومار هفت لشکر، هجده بار از مقابله و پیکار پهلوانان سیستان یاد شده است. (ر.ک: هفت لشکر، ۱۳۷۷: ۱۵۴، ۳۳۹-۳۴۴، ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۴-۳۵۶، ۳۶۵، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۲۶، ۴۳۱-۴۳۵، ۴۵۳، ۴۵۴ و ۵۶۴) گویی که نقالان- شاید به دلیل محبوبیت داستان رستم و سهراب- به عمد، کوشیده‌اند تقریباً همه‌ی فرزندان و فرزندزادگان رستم را به زورآزمایی با هم بکشانند و البته مطابق با خواسته‌ی همگانی شنوندگان، سرانجام نیز آن‌ها را- برخلاف روایت فردوسی- با یکدیگر آشنا و همراه سازند تا تراژدی سهراب تکرار نشود.

برخی دیگر از نمونه‌های ویژگی الگوگیری از داستان‌های پیشین در طومار کتابخانه‌ی استاد مینوی، چنین است: تعیین کردن فریدون حدود قلمرو فرزندان را با تیراندازی (برگ ۲۴ الف) که از داستان نام‌بردار کمان‌گیری آرش برای مشخص کردن سرحد ایران و توران تقلید شده است. این روایت در شاهنامه نیامده است؛ اما در بسیاری از منابع تاریخی، دیده می‌شود. (ر.ک: فضل‌ی، ۱۳۵۴: ۷۷-۷۹ و خطیبی، ۱۳۸۴: ۴۲-۴۴) پیل اوژنی گرشاسپ در ده سالگی (برگ ۲۵ ب) یادآور روایت برافزوده‌ی رستم و پیل سپید در شماری از نسخ و چاپ‌های شاهنامه است (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶: دفتر یکم / ۲۷۵-۲۷۷ / بیت‌های زیرنویس صفحه) و پرسیدن تیمور نام و نشان پهلوانان ایران را از هومان (برگ ۲۵۱ ب و ۲۵۲ الف)، از داستان رستم و هجیر در شاهنامه (ر.ک: همان: دفتر دوم / ۱۵۷-۱۶۲ / ۴۸۹-۵۵۵) گرفته شده است. چگونگی رفتن جهان‌بخش به آرامگاه سیامک (برگ ۲۶۵ الف) کاملاً مشابه «دیدن گرشاسپ دخمه‌ی سیامک را» در گرشاسپ‌نامه است (ر.ک: اسدی، ۱۳۱۷: ۱۷۸۰-۱۸۲) و نقالان فقط به جای گرشاسپ، نام جهان‌بخش را گذاشته‌اند. ربودن سیه‌رنگ، دختر پادشاه بیشه‌ی کهیلا را و رهانیدن جهان‌بخش دختر را و ازدواج با او (برگ ۲۸۱ ب- ۲۸۲ الف) از داستانی در فرامرزن‌نامه اقتباس شده است که در آن، سیه‌دیو، دختر شاه کهیلا را می‌رباید و فرامرز پس از کشتن دیو و آزاد کردن زیبارو، با او ازدواج می‌کند (ر.ک: فرامرزن‌نامه، ۱۳۸۶: ۲۷۵-۲۸۹) و ...

همان‌گونه ملاحظه می‌شود، در بعضی از این نمونه‌ها، کردارهای یک پهلوان به پهلوانی دیگر نسبت داده شده است. این انتساب و انتقال، ویژه‌ی روایات نقالی نیست و در داستان‌های حماسی-پهلوانی به اصطلاح رسمی و اصیل نیز بارها روی می‌دهد. (ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۷۲ الف: ۲۱)

۴. تکمیل نقایص و روشن کردن مبهمات داستانی ادب پهلوانی ایران

در شاهنامه و منظومه‌های پهلوانی، نام‌ها و داستان‌هایی هست که در نظر خوانندگان و شنوندگان این متون، نیازمند حضور و تفصیل بیشتر دانسته می‌شده است؛ از این روی، می‌کوشیده‌اند به زعم خویش، نواقص و اختصارات داستانی آن‌ها را تکمیل کنند. این کار در دست‌نویس‌های شاهنامه به صورت سرودن و افزودن روایاتی به نام فردوسی در

جای جای متن و در طومارهای نقالی به شکل ساختن داستان‌های تازه درباره‌ی نقش‌ها و موضوعات فراموش شده‌ی سرگذشت بعضی از نام‌داران، نمایان شده است. برای نمونه، در *شاهنامه* (روایات اصیل و الحاقی) و *گرشاسپ‌نامه*، یادکرد از کسانی چون: اثرت / اطرط، شم، طُورگ، ویسه و کوهزاد، غالباً در حد ذکر نام است؛ اما در طومار *مشکین‌نامه*، هریک از این کسان، صاحب نقش داستانی شده‌اند یا زال در *شاهنامه* و متون منظوم پهلوانی معمولاً در سنجش با دیگر یلان سیستان، نقش پهلوانی نمایانی ندارد؛ از این رو، در طوماری از سده‌ی سیزدهم، روایتی درباره‌ی نبرد او با دیوان مازندران آمده است. (ر.ک: محجوب، ۱۳۸۲: ۲/ ۱۱۰۶-۱۱۱۱) تا شاید از این کمبود تا حدودی کاسته شود؛ همچنان که سهراب در گزارش نقالی نبرد او با پدر اعمال پهلوانی مختلف از جمله اژدهاکشی انجام می‌دهد تا به دلیل زندگانی کوتاه و خروج زودهنگام و ناخواسته از عرصه‌ی روایات ملی، از دیگر فرزندان رستم و برادران خویش، کم‌فروغ‌تر نباشد. نمونه‌ی دیگر، افراسیاب است که در *شاهنامه* هنگامی که پدرش در پی لشکرکشی به ایران است، برای نخستین بار در روزگار پادشاهی نوذر معرفی می‌شود؛ اما چون نقالان و شنوندگان روایات آن‌ها نمی‌توانستند بپذیرند که شخصیتی مانند افراسیاب که بزرگ‌ترین و نام‌دارترین دشمن داستانی ایرانیان است، ناگهان وارد عرصه شود، روایت چگونگی زادن او را ساخته و بر طومارها افزوده‌اند. (ر.ک: طومار *شاهنامه‌ی فردوسی*، ۱۳۸۱: ۸۰/۱ و ۸۱؛ *مشکین‌نامه*، ۱۳۷۹: ۵۲)

گاهی نیز نقالان با پرداختن روایات یا افزودن توضیحاتی، خواسته‌اند به رفع ابهام از اشاراتی بپردازند که در *شاهنامه* و منظومه‌های پهلوانی، توضیحی درباره‌ی آن‌ها نیامده و احتمالاً برای خوانندگان و شنوندگان پرسش‌برانگیز بوده است. مثلاً در منابع ادبی و تاریخی، وجه تسمیه‌ی نام ضحاک، به معنای «خندناک» (مجمّل‌التواریخ، بی‌تا: ۲۶) نیامده، اما در یکی از طومارهای نقالی، این معنا به این صورت توضیح داده/ توجیه شده است که چون ضحاک در نزد جمشید با صدای بلند خندید، برادرانش «محض این‌که جمشید از این خنده بدش نیاید، معذرت خواستند و عرض کردند این از بس خنده‌روست، نامش ضحاک است و در لغت عرب، یعنی پرخنده.» (ر.ک: محجوب، ۱۳۸۲: ۲/ ۱۱۰۴) در *فرامرزن‌نامه*، مهتر قیروان به فرامرز می‌گوید که بنابر دفتری که نزد اوست، *گرشاسپ گنجی* به پای مزد نبیره‌اش برای او نهاده. (ر.ک: *فرامرزن‌نامه*، ۱۳۸۶:

۳۱۹-۳۲۱) در *گرشاسپ‌نامه* و منابع دیگر، از این کار گرشاسپ سخن نرفته است؛ ولی در بخش *گرشاسپ‌نامه‌ی طومار کتابخانه‌ی مرحوم مینوی می‌خوانیم* که گرشاسپ در یکی از جزیره‌های هندوستان طلسمی به نام فرامرز می‌سازد و مال فراوانی در آن جا می‌گذارد. این جزیره پس از اقامت آدمیان در آن، قهران نامیده می‌شود (ر.ک: برگ ۱۴ ب) که احتمالاً تصحیفی از *قیروان* مذکور در *فرامرزنامه* است. در *شاهنامه‌ی چاپ بروخیم*، جزو ابیات الحاقی آمده در زیرنویس‌های داستان هفت‌خان رستم، این دو بیت از زبان دیو سپید خطاب به کاووس ذکر شده است:

ولیکن ز گرشاسپ لشکرشکن
بود عهد و پیمان ز نیرنگ من
که بر ملک ایران نیارم ستیز
و گرنه بر آوردمی رستخیز

(فردوسی، ۱۳۸۶ الف: ۱/۳۲۲ زیرنویس ۱)

رابطه‌ی دیو سپید با گرشاسپ در این دو بیت، مبهم است و تنها با دانستن روایت نبرد او با گرشاسپ و شکست و گریزش از برابر جهان پهلوان در یکی از طومارها روشن می‌شود. (ر.ک: *طومار شاهنامه‌ی فردوسی*، ۱۳۸۱: ۱/۱۲۳ و ۱۲۴) در این نمونه یا نقلان برای رفع ابهام از اشاره‌ی این دو بیت برافزوده، آن داستان را ساخته‌اند و یا این‌که شاید یکی از کاتبان و خوانندگان *شاهنامه* ابیات را بر اساس آن روایت نقالی سروده و بر نسخه/نسخ *شاهنامه*، الحاق کرده است.^{۱۰} به گمان نگارنده، حدس نخست محتمل‌تر است.

در *شاهنامه* و بعضی متون دیگر، بدون هیچ توضیحی، صفت یا لقب «رزم‌زن» برای قارن آمده است. (برای نمونه، ر.ک: *فردوسی*، ۱۳۸۶: دفتر یکم/۳۴۵/۱۰؛ *مجم‌التواریخ*، بی تا: ۱۰) در یکی از این طومارها، وجه اطلاق این صفت/لقب بر او، چنین است که چون قارن دیوی به نام «رزم» را می‌کشد و گرشاسپ ضرب دست او را می‌بیند، می‌گوید که از این پس، وی را «رزم‌زن» بخوانند. (ر.ک: *طومار شاهنامه‌ی فردوسی*، ۱۳۸۱: ۱/۱۲۳)

۵. عناصر سامی و اسلامی

انطباق برخی شخصیت‌های ایرانی با کسان سامی (غالباً پیامبران) و ورود مضامین اسلامی در روایات ملی-پهلوانی ایران، از سنت‌های تاریخ‌نویسی ایرانی است که

شواهد گوناگونی در منابع معتبر تاریخی و متون ادبی، از جمله شاهنامه و به ویژه منظومه‌های پهلوانی پس از آن، دارد. این کار، تدبیر ایرانیان برای مقابله با افراط متعصبانی بود که با داستان‌ها، کسان و موضوعات ملی ایران به دلیل تعلق آن‌ها به دوره‌ی پیش از اسلام، مخالف بودند و آن‌ها را «گیر» و «مجوس» می‌نامیدند. (ر.ک: رستم‌نامه، ۱۳۸۷: سیزده - هجده)

در پی این ویژگی تاریخی و ادبی، حضور اشخاص و مضامین سامی و اسلامی در روایات نقلی هم دیده می‌شود و دلیل آن، علاوه بر جلب نظر برخی از علمای مخالف با داستان‌گزاری و فروکاستن از ردّ و طعن و سخت‌گیری آن‌ها^{۱۱} (مشابه چاره‌اندیشی پیشینیان در برابر کوتاه‌نظران زمان)، رعایت خواسته و حتی اعتقاد شنوندگان این داستان‌ها هم بوده است؛ بدین معنی که بسیاری از حاضران مجالس نقلی در عصر صفویّه و قاجار که از ادوار اوج گسترش و نفوذ مذهب تشیع در ایران بوده است، می‌پسندیدند که شخصیت‌های داستانی مورد علاقه‌ی آن‌ها نیز مسلمان و شیعه مذهب باشند؛ مثلاً رستم افکنده و کمر بسته‌ی امام علی (ع) در نظر آن‌ها گرامی‌تر از تهمتن نامسلمان شاهنامه بوده است.^{۱۲} این ویژگی در حدّ خواست و پسند نبوده و بعضی بدون توجه به مسایل تاریخی، حتی معتقد بودند که شهریاران و یلان ملی آن‌ها مسلمان بوده‌اند و سخنی یا روایتی جز این را نمی‌پذیرفتند! گواه این نکته، گزارشی است درباره‌ی مردی از مشتریان یکی از قهوه‌خانه‌های شهر ری که می‌گفت: «فردوسی از سه هزار سال پیش می‌گوید رستم مسلمان بوده» و چون بر او اعتراض می‌کردند که سه هزار سال پیش هنوز دین اسلام نبوده است، پاسخ می‌داد که «همیشه مسلمان بوده.» (ر.ک: میرشکرایی، ۱۳۸۵: ۴۴)

بر همین اساس، نقّالان و پردازندگان روایات و طومارهای نقلی، در جای جای این داستان‌ها، برخی از شخصیت‌ها و موضوعات سامی، اسلامی و شیعی را وارد کرده‌اند و در این اختلاط و انطباق، همواره تابع ذوق و خیال خود یا علاقه‌ی شنوندگان نبوده‌اند؛ بلکه بعضی از اشارات سامی - اسلامی آن‌ها برگرفته از منبع / منابع روایات / طومارهای آن‌ها هم بوده است؛ مانند عوج بن عنق و شداد و بهشت او در بخش سام‌نامه‌ی طومارها که در اصل متن منظوم سام‌نامه نیز هست.

عناصر سامی و اسلامی روایت‌های نقلی در دو دسته قابل تقسیم‌بندی و بررسی است: یا شخصیت‌های این داستان‌ها خود در ضمن رویدادهای روایات، به شیوه‌های گوناگون با پیامبران، امامان و آیین‌های اسلامی مرتبطند و یا این‌که نقلان در تأویلات خویش از کسان، داستان‌ها و ابیات، به این رابطه‌سازی پرداخته‌اند. از نمونه‌های گروه نخست می‌توان این موارد را برشمرد: فریدون در طومار قدیمی کتابخانه‌ی مینوی، خود را پادشاه «اسلام» می‌نامد (برگ ۲۷ الف) و گرشاسپ به جای بت‌خانه، «مسجد» می‌سازد (برگ ۳۱ الف)، حضرت آدم (ع) به یاری فرهنگ دیوزاده می‌آید (برگ ۶۰ ب) و منوچهر به ظهور حضرت موسی (ع) در روزگار پسرش نوذر اشاره می‌کند. (برگ ۱۰۴ ب) ^{۱۳} سام در طومار هفت لشکر، جمشید را به خواب می‌بیند که به او می‌گوید، نمی‌تواند بهشت شداد را ویران کند؛ زیرا در آخرالزمان، پیامبری مبعوث می‌شود که واپسین فرزند او به نام حضرت مهدی (عج) پس از ظهور، در این باغ خواهد نشست. (ر.ک: هفت لشکر، ۱۳۷۷: ۱۳۳ و ۱۳۴) همین پهلوان در روایتی دیگر، امام علی (ع) را به خواب می‌بیند که او را شفا می‌بخشند و به جانب فرزند دور افکنده‌اش، زال، راهنمایی می‌کنند. (ر.ک: همان: ۱۴۵) در طومار مرشد عباس زیری، بانوگشسپ «نماز شام» می‌گزارد و سهراب به آیه‌ای از «قرآن» استشهاد می‌کند. (ر.ک: داستان رستم و سهراب، ۱۳۶۹: پنجاه)

در روایتی از طومار کتابخانه‌ی مرحوم مینوی، حضرت سلیمان (ع) فرستاده‌ای نزد کیخسرو روانه می‌کند و او را به پذیرش «اسلام» فرامی‌خواند. رستم به نمایندگی از سوی شهریار ایران، برای دیدن شوکت پادشاهی و پیغمبری سلیمان (ع) عازم می‌شود و در آن‌جا پس از این‌که به خواست پیامبر، هنرنمایی می‌کند، به او ایمان می‌آورد و بازمی‌گردد. در دنباله‌ی داستان، بار دیگر حضرت سلیمان (ع) تهمتن را به درگاه خویش دعوت می‌کند و او باز نزد پیامبر می‌رود و در آن‌جا پهلوانی می‌کند. (ر.ک: برگ ۳۱۶ الف-۳۱۸ الف) در این طومار، داستان دیگری نیز آمده است که مطابق آن رستم پس از برگشتن از پیش سلیمان (ع) کیخسرو را به قبول آیین او سفارش می‌کند؛ اما پادشاه نمی‌پذیرد و کار او با پیامبر به نبرد می‌گشود و کشته می‌شود. (ر.ک: برگ ۳۱۸ ب و ۳۱۹ الف)

حضور حضرت سلیمان (ع) در داستان‌های ملی - پهلوانی ایران، پیشینه‌ی کهنی در منابع معتبر دارد و مشهورترین نمود آن همسان‌انگاری و درآمیختگی او با جمشید است. (ر.ک: زرین کوب، ۱۳۸۰: ۳۱۵-۳۲۱؛ صدیقیان، ۱۳۷۵: ۱۲۳ و مرتضوی، ۱۳۸۴: ۲۲۵-۲۳۵) اما رابطه‌ی وی با رستم و فرمانبرداری تهمتن از او، از روایات نقلی و عامیانه است^{۱۴} که مشابه آن در منظومه‌ی رستم‌نامه و گزارش‌های شفاهی / مردمی از داستان‌های شاهنامه نیز دیده می‌شود؛ ولیکن در آن‌جا برخلاف روایت طومار، رستم نخست با برمنشی و پرخاش با پیامبر برخورد می‌کند و پس از مغلوب شدن در برابر امام علی (ع) است که به فرمان سلیمان (ع) درمی‌آید. (ر.ک: رستم‌نامه، ۱۳۸۷: ۶-۱۶؛ انجوی، ۱۳۶۹: ۱۱۰/۲، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶-۱۲۷ و ماسه، ۱۳۵۷: ۲/۲۷۲ و ۲۷۳)^{۱۵} بخشی از روایت طومار (پیشکش بردن رستم به بارگاه سلیمان (ع) و رفتار و قدرت‌نمایی توام با احترام و ادب او در محضر پیامبر) همانند داستان ناقص رفتن زال به ایوان سلیمان (ع) در شهریارنامه است (ر.ک: مختاری، ۱۳۴۱: ۸۲۷-۸۳۱) و به درستی دانسته نیست که کدام یک از دیگری اقتباس شده است. روایت دیگر طومار درباره‌ی مقابله‌ی کیخسرو با سلیمان (ع) و کشته شدن او، در بعضی از منابع تاریخی هم آمده است. (ر.ک: تاریخ بناکتی، ۱۳۷۸: ۳۲؛ تجارب‌الامم، ۱۳۷۳: ۱۰۷ و ۱۰۸؛ دینوری، ۱۳۶۴: ۴۵ و میرخواند، ۱۳۸۰: ۶۹۱/۱)؛ اما در این متون، سخن از گریز و مرگ طبیعی کیخسرو است، نه کشته شدنش به دست سلیمان (ع).

درباره‌ی نوع دوم عناصر سامی و اسلامی در روایات نقلی (تأویلات و رابطه‌سازی‌های نقلان)، برای نمونه می‌توان به گزارش مجلس نقلی داستان هفت‌خان اسفندیار اشاره کرد که نقل پس از خواندن این بیت:

نخستین که نوک قلم شد سیاه گرفت آفرین بر خداوند ماه

می‌گوید «مقصود فردوسی آن است که قلم را پروردگار عالم خلق کرد. در قرآن آمده است: «ن والقلم و ما یسطرون»» (ر.ک: موسوی، ۱۳۸۲: ۱۴) همان‌گونه که می‌بینیم، نقل تفسیری دینی از بیت فردوسی به دست داده که استنباط شخصی خود اوست. نمونه‌ی دیگر، نظر یکی از پیش‌کسوتان نقلی درباره‌ی ضرورت توانایی فی البدیهه‌ی نقل برای پیوند دادن موضوعات ملی / شاهنامه‌ای با مضامین مذهبی است. ایشان از خاطرات خود نقل می‌کنند «خانمی که از فرانسه آمده بود، به من گفت یک

نقالی از سیاوش می‌خواهم که سریع به کربلا ارتباط پیدا کند. من گروهی زره را تبدیل به شمر کردم، افراسیاب را ابن سعد، سیاوش را امام حسین و فرنگیس را حضرت زینب. ناگهان فیلم‌برداری تعطیل شد، دیدم فیلم‌بردار شروع به گریه کرد و بقیه‌ی جمعیت هم گریه می‌کنند.» (گفت‌وگو با مرشد ولی‌الله ترابی) ایشان بر مبنای همین رابطه‌سازی، سهراب را با حضرت علی‌اکبر(ع)، تنها ماندن فرامرز را با داستان مسلم، بیژن را با حضرت یوسف(ع) و سیاوش را با حضرت ابراهیم(ع) مقایسه می‌کنند. (ر.ک: همان)

۶. تأثیر زمان و مکان نقل و نگارش روایات بر آنها

نقالان گاهی بی در نظر گرفتن زمان و درون‌مایه‌ی داستانی روایات، پاره‌ای از اصطلاحات و آیین‌های دوران خویش را در داستان‌های نقالی به کار برده‌اند و مثلاً کوش را همچون کودکان زمان و مکان نقل و کتابت طومارها، به «مکتب» فرستاده‌اند (ر.ک: شاهنامه و گرشاسپ‌نامه به زبان نقالان: برگ ۸ ب) و گرشاسپ ایران پیش از اسلام را بر «زنده فیل محمودی» سلطان غزنوی^{۱۶} سوار کرده‌اند. (ر.ک: همان: برگ ۱۱ الف) جمشید را به دست ضحاک «شهید» کرده و سپس «غسل» داده‌اند (ر.ک: هفت لشکر، ۱۳۷۷: ۲۳) و قلواد و قلووش سام‌نامه را به گردش در خیابان «شانزه لیزه»ی پاریس برده‌اند. (ر.ک: طومار نقالی سام‌نامه، ۱۳۸۰: ۱۳) و...

یادآور می‌شود که تأثیر مسایل اسلامی یا مربوط به روزگار فردوسی در شاهنامه نیز - به احتمال فراوان از راه منابع آن - دیده می‌شود (ر.ک: حمیدیان، ۱۳۷۲: ۱۳۱-۱۳۳) و این‌گونه تأثرات یکی از ویژگی‌های روایات ایرانی اعم از رسمی و عامیانه و پیش و پس از اسلام است. ورود عناصر سامی و اسلامی در داستان‌های ملی - پهلوانی و طومارهای نقالی هم نمونه‌ی دیگری برای این موضوع است.

۷. آشفستگی ترتیب و نظم روایی داستان‌ها

در بعضی از طومارها در مواردی، روند زمانی روایات رعایت نشده و معدودی از داستان‌ها پس و پیش آمده است. برای نمونه، در طومار کتابخانه‌ی استاد مینوی پس از اشاره به زادن منوچهر و سام، یکی از پهلوانی‌های دوران کودکی گرشاسپ آمده است (برگ ۲۵ ب)، در صورتی که داستان کودکی و نوجوانی گرشاسپ، پیش‌تر ذکر شده و

در این جا که سخن از تولد نوه‌ی او (سام) است، بازگشت دیگر بار این پهلوان به ده سالگی، هیچ محملی ندارد و ترتیب روایات را نامنظم می‌کند. یا در جای دیگر (برگ ۳۱ ب) پس از کشته شدن سلم و تور، داستان ازدواج آن‌ها آمده که در روند روایات ملی، مقدم بر این موضوع است. شاید یک دلیل این گونه آشفتگی‌ها تعدد داستان‌هایی بوده است که نقّالان و کاتبان، خود را ملزم به گنجانیدن آن‌ها در متن طومارها می‌دانسته‌اند.

۸. جابه‌جایی اشخاص و داستان‌ها

منظور این است که در روایات نقّالی، گاهی شخصیتی جایگزین شخصیت دیگر در داستان منبع اصلی (شاهنامه یا منظومه‌های پهلوانی) می‌گردد و یا بخشی از روایت این منابع در داستانی دیگر آورده شود؛ برای مثال، در طومار کهن کتابخانه‌ی استاد مینوی، گرشاسپ دل‌باخته‌ی نگاره‌ی کتایون، دختر قیصر روم، می‌شود (برگ ۱۵ ب) در حالی که کتایون در شاهنامه همسر گشتاسپ است (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶: دفتر پنجم / ۱۹-۲۲ / ۲۳-۲۸۴) و دخت قیصر که گرشاسپ پس از آزمون کمان‌کشی او را به زنی می‌گیرد، در گرشاسپ‌نامه نامی ندارد. (ر.ک: اسدی، ۱۳۱۷: ۲۱۰-۲۳۱) اختلاط گرشاسپ و گشتاسپ- شاید به دلیل تشابه نام این دو- در عجایب المخلوقات هم دیده می‌شود که برهمنی پیش بینی می‌کند گرشاسف بن لهراسف پس از «دو تا کردن چوبی (= زه کردن کمان) همسری خواهد یافت. (ر.ک: طوسی، ۱۳۸۲: ۴۴۱ و ۴۴۲) نمونه‌ی دیگر، کافور زنگی مردم‌خوار است که گرشاسپ با او رویارو می‌شود. (ر.ک: برگ ۱۷ الف) کافور از کسان شاهنامه و نام آدمی‌خواری است که به دست رستم کشته می‌شود (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶: دفتر سوم / ۲۵۵ و ۲۵۶ / ۲۴۳۶-۲۴۶۵) و زنگی هم‌اورد گرشاسپ در گرشاسپ‌نامه، بی‌نام است. (ر.ک: اسدی، ۱۳۱۷: ۲۳۲-۲۳۴) گشودن گنگ دژ و گریز افراسیاب از راه زیرزمینی پنهان در طومار دست‌نویس کتابخانه‌ی مینوی، به روایت کین سیاوخش آورده شده (برگ ۱۷۵ الف) اما در شاهنامه، در اصل مربوط به داستان جنگ بزرگ است. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶: دفتر چهارم / ۲۵۷ / ۱۳۵۷-۱۳۶۷)

۹. کم‌دقتی، نادرستی و تناقض داستانی

اشتباهات و تناقضات داستانی، از ویژگی‌های روایات ایرانی است که در شاهنامه نیز یافته می‌شود و به نظر یکی از شاهنامه‌شناسان، علت آن تعلق داستان‌ها به مآخذ گوناگون و سپس گردآوری و تلفیق آن‌ها در مجموعه‌ای بزرگ‌تر و واحد- بدون رفع اختلافات و ناهماهنگی‌های ناشی از استقلال آن‌ها- است. (ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۹۸-۱۰۰) درباره‌ی طومارهای نقالی در کنار این علت، حتماً باید کم‌دقتی راویان و کاتبان را نیز افزود که موجب شده مثلاً لشکر سام از خاقان «چهل روز» زمان بخواهد و در ادامه‌ی روایت، از «شش ماه» سخن برود (ر.ک: شاهنامه و گرشاسب‌نامه به زبان نقالان: برگ ۵۶ ب و ۵۷ الف)، گوش بن گوش یک‌بار به دست سام کشته می‌شود (همان: برگ ۱۰۱ الف) و بار دیگر به دست رستم (همان: برگ ۲۴۱ الف)، شیده که پسر افراسیاب است، امیر طلایه‌ی ایران باشد! و رستم یک دست او را زخم بزند (همان: برگ ۲۶۰ الف) و....

۱۰. تغییر و تفاوت نام شخصیت‌ها

در طومارها گاهی نام شخصیت‌های داستانی با صورت آمده در شاهنامه و متون پهلوانی، متفاوت است؛ مانند شهنواز به جای شهرناز، تکنی تاش به جای تکین تاش، سیمرخ به جای سیندخت، تهیه به جای تهینه، زنگه‌ی شادروان به جای شاوران و... گاهی نام یک شخصیت در داستان تغییر می‌یابد. مثلاً فرمانروای کابل که «مهراب» نام دارد، در کهن‌ترین نسخه‌ی طومارهای نقالی از برگ (۱۰۳ الف) به بعد، «هلال» خوانده می‌شود. دگرگونی و اختلاف جالب‌تر دو یا چند وجه گوناگون برای یک نام/ کس در متن روایات است. برای نمونه، بهیر، بهمیر و بهو؛ گرشیز و گرسیوز؛ بارمان و رمان؛ گلشهر و گلشهره و... در طومار مذکور و صورت‌های فیریدان، فریدون و فیروز برای فرود، پسر سیاوش، در هفت لشکر (ر.ک: هفت لشکر، ۱۳۷۷: ۲۲۵، زیرنویس ۶)

۱۱. شخصیت‌های نوظهور

در پی ساختن و افزودن روایات تازه در طومارهای نقالی، طبعاً اشخاص جدیدی نیز بر یلان و شهریاران داستان‌های پهلوانی ایران افزوده شده است.^{۱۷} از مهم‌ترین نمونه‌های

شخصیت‌سازی در داستان‌های نقّالان، ظهور پهلوانانی از نژاد رستم و خاندان دلاوران سیستان است که البتّه پیشینه‌ی آن به روایات عامیانه‌ی کهنی مانند داراب‌نامه‌ی بی‌غمی می‌رسد. (ر.ک: بی‌غمی، ۱۳۸۱: ۷۷۵/۲) تیمور، پسر برزو؛ جهان‌بخش، فرزند فرامرز؛ خورشید بانو و تنگ‌دهان بانو (برگ ۳۲۷ الف) و تور، پسر جهانگیر (برگ ۲۹۳ الف) از یلان نوساخته‌ی سیستان در طومار کتابخانه‌ی استاد مینوی هستند که پیش‌تر در منابع اخبار ملّی - پهلوانی ایران، نامی از آن‌ها نیامده است. حضور نام‌های تازه، منحصر به فرزندزادگان تهمتن نیست و برای نمونه، ما با کحال، پسر فرود (برگ ۳۰۱ ب) و لون، پسر جاماسپ (برگ ۳۳۶ الف)، نیز برای نخستین بار در این طومار آشنا می‌شویم.

نکته‌ی جالب این است که همچون شاهان و دلاوران شاهنامه، برای دیوان و پتیارگان حماسه‌ی ملّی ایران و منظومه‌های پس از آن هم فرزندانی ساخته و وارد روایات نقّالی شده است.^{۱۸} از جمله سیه‌رنگ، پسر دیو سفید (برگ ۲۴۴ الف)، سرخاب، نبیره‌ی فولادوند دیو (برگ ۲۷۴ الف)، هزبر بلا، نبیره‌ی عوج بن عنق (برگ ۲۹۷ ب)، پور نهنکال دیو (برگ ۳۰۱ الف) و....

۱۲. شکستگی و توزیع شخصیت

یکی از ویژگی‌های داستان‌های حماسی ایران - به ویژه در مرحله‌ی انتقال اسطوره به ساختار روایی حماسه - شکستگی / پراکندگی شخصیت برخی کسان و تبدیل صفات و القاب آن‌ها به دو یا چند کس دیگر است. (ر.ک: آیدنلو، ۱۳۸۸ الف: ۴۱-۴۳) شناخته‌شده‌ترین نمونه‌ی این ویژگی، گرشاسپ سام نریمان اوستا است که ظاهراً از روزگار اشکانیان به این سو لقب (نریمان) و نام خاندان (سام) او به صورت دو پهلوان دیگر اما مرتبط و هم نژاد با وی درآمده است. (ر.ک: سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۲۵۶ و ۲۵۷) در نسخه‌ی طومار کهن نیز «فرّخ» که در شاهنامه صفت فریدون است،^{۱۹} به شکل شخصیتی جداگانه درآمده و نام پدر او پنداشته شده است. (برگ ۱۷ ب) این تبدیل / شکستگی (صفت شخص به صورت پدر او)، مشابه فرضیه‌ی یکی از شاهنامه‌شناسان است که «مرداس» نام پدر ضحاک را در اصل، صفت خود او و ناظر بر ویژگی مغز مردم‌خواریش دانسته‌اند. (ر.ک: امیدسالار، ۱۳۸۱ الف: ۴۴-۵۴) گواه دیگر برای شکستگی شخصیت در افسانه‌های ایرانی، «حاتم طایی» است که صفت او، «حاتم»، در

یکی از روایات رایج در منطقه‌ی فراهان، به نام دختری بدل شده که سرانجام هم به همسری او در می‌آید. (ر.ک: حاتم‌نامه، ۱۳۸۶: ۲۰ پیش‌گفتار)

۱۳. تکرار یک بن‌مایه در روایات گوناگون

شماری از الگوها و بن‌مایه‌های داستانی در روایات نقالان، چندین بار و درباره‌ی شاهان و پهلوانان گوناگون تکرار می‌شود؛ از جمله، دل‌باختن شاهزاده/ پهلوان با دیدن نگاره‌ی دختر؛ تاختن در پی نخچیر و رسیدن به منزلگاه دختر، زن جادو، دیو، پتیاره و...؛ رویارویی پهلوان با سواری نقاب‌دار- که دختری زیباروست- و دل دادن به او^{۲۰} و... . چنین تکرارهایی در داستان‌های ملی- پهلوانی در شاهنامه و منظومه‌های بعد از آن و نیز روایات عامیانه‌ی کهن ایرانی هم دیده می‌شود.

۱۴. تکرار یک داستان

گاهی بعضی روایات در طومارهای نقالی تکرار می‌شود. مثلاً داستان کشته شدن ایرج به دست برادرانش که یک‌بار در طومار کتابخانه‌ی استاد مینوی آمده (برگ ۲۴ الف- ۲۵ ب) پس از ازدواج سه پسر فریدون (سلم و تور و ایرج)، باز تکرار شده است (برگ ۳۲ الف- ۳۳ الف) یا رستم- آن‌گونه که در جهانگیرنامه آمده- با پسرش جهانگیر پیکار می‌کند و سپس او را می‌شناسد (برگ ۱۵۲ ب و ۱۵۳ الف) اما داستان این رویارویی، باز به صورتی دیگر آورده شده است. (برگ ۲۹۴ الف و ۲۹۴ ب)

۱۵. بازگویی یک موضوع در داستانی واحد

گونه‌ای دیگر از انواع تکرار در داستان‌های نقالان است. برای نمونه، در روایت زال و رودابه، پس از دل‌باختگی زال بر رودابه و دیدار این دو (ر.ک: شاهنامه و گرشاسپ‌نامه به زبان نقالان: ۱۰۲ الف) باز به عشق‌ورزی دستان سام بر دختر مهرباب/ هلال کابلی و رفتن به ملاقات یار، اشاره شده است. (ر.ک: همان: ۱۰۳ الف)

۱۶. وجه تسمیه‌سازی و ریشه‌تراشی برای نام‌ها

در شاهنامه و منظومه‌های پهلوانی، برای نام بعضی شخصیت‌ها، معنا و اشتقاق‌هایی آورده شده که غالباً عامیانه و فقط در یکی دو مورد نادر، درست و پذیرفتنی است.

(درباره‌ی شواهد شاهنامه، ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۸۱: ۳۱۳-۳۲۱) این ویژگی در روایات نقالی هم دیده می‌شود و برای نمونه، در طومار کتابخانه‌ی استاد مینوی آمده است که بنابر قولی، فریدون «منوچهر را بیناچهر نام کرده بود؛ چون که چشمش در روی او بینا شد و فرزند نریمان را سام نام کرده بود یعنی تیغ زن.» (برگ ۲۵ ب) صورت «بیناچهر» برای توجیه عامیانه‌ی ریشه و معنای نام «منوچهر» است و مبنای درست علمی ندارد؛ اما جالب اینکه معنای «تیغ زن» برای «سام» تا حدودی به معنا و اشتقاق پیشنهادی دکتر سرکاراتی برای این نام، نزدیک است؛ زیرا ایشان برخلاف بارتولومه و پیروان نظر او که «سام» را «سیاه» معنی می‌کنند، آن را از ریشه‌ی sam (گونه‌ی ایرانی ریشه‌ی فعلی که در هندی باستان به صورت samy و در معنای کوشیدن، خود را خسته کردن و متحمل رنج شدن به کار رفته است) می‌دانند و معنای «کوشا» و «کاری» را پیشنهاد می‌کنند. (ر.ک: سرکاراتی، ۱۳۷۹: ۶۸۹/۱) «تیغ زن» مذکور در طومار، با مفهومی کنایی می‌تواند به معنای «کوشا» نیز انگاشته شود.

از نمونه‌های دیگر برای ریشه‌تراشی در طومارها، نام «افراسیاب» است که به روایت نقالان، چون او را در طفلی به آب می‌سپزند و پیکرش در میان پره‌های آسیاب فرومی‌رود، کودک را «پر آسیاب» می‌نامند و این نام به تدریج به «افراسیاب» تبدیل می‌شود یا «گودرز» را از آن روی که مادرش طی رویدادهایی در «درز کوه» می‌افکنند، «گودرز» می‌نامیدند و بعد این وجه، «گودرز» شده است. (ر.ک: طومار شاهنامه‌ی فردوسی، ۱۳۸۱: ۸۰/۱ و ۹۰) در شاهنامه، ته‌مینه با توجه به شادابی و آب و رنگ رخسار نوزاد، او را «سهراب» می‌نامد^{۲۱} که به لحاظ ریشه‌ی علمی نام نیز درست است (ر.ک: یوستی، ۱۳۸۲: ۳۱۲ و ۳۱۳)؛ اما در یکی از طومارها، پس از آوردن داستان به دریا افتادن ته‌مینه و طفلش، احتمال داده شده که چون ته‌مینه کودک را از «آب» زنده باز یافت و روی او را «سهر» به معنای «کف آب» پوشانده بود، فرزند وی را «سهراب: بیرون آمده از سهر آب» نامیدند. (ر.ک: طومار شاهنامه‌ی فردوسی، ۱۳۸۱: ۴۲۰/۱)

۱۷. انتساب گفتار کسان شاهنامه به اشخاص دیگر

گاهی نقالان سخن بعضی شخصیت‌های شاهنامه را از زبان کسان دیگر- اما در جایگاه داستانی تقریباً همانند- بازآورده‌اند. مثلاً در گرماگرم نبرد فرامرز و پیلسم می‌خوانیم

«پیلسم می‌گفت اگر از دست این اژدها بچه خلاص شوم، دیگر کس علاج من نتواند کرد. فرامرز نیز در دل می‌گفت اگر از دست این ترک خون‌خوار به سلامت بیرون رفتم، دیگر کس مرا زیون نتواند کرد.» (شاهنامه و گرشاسپ‌نامه به زبان نقالان: برگ ۲۳۱ ب) این جملات برگرفته از این چهار بیت فردوسی در خان هفتم رستم و در اصل، گفتار تهمتن و دیو سپید است:

بماند به من زنده ام جاودان	به دل گفت رستم گر امروز جان
که از جان شیرین شدم ناامید	همیدون به دل گفت دیو سپید
بریده پی و پوست یابم رها	گر ایدون که از چنگ این اژدها
نبینند نیزم به مازندران	نه کهنتر نه برترمنش مهتران

(فردوسی، ۱۳۸۶: دفتر دوم / ۴۳ / ۵۷۶-۵۷۹)

موقعیت داستانی مشابه - هم در شاهنامه و هم در طومار - برای گفتن چنین سخنانی، دشواری و تنگنای پیکار است.

۱۸. نتیجه‌گیری

همان‌گونه که در آغاز مقاله یادآوری شد، با دقت‌های بیش‌تر و، جزئی‌تر کردن دامنه‌ی طبقه‌بندی، باز می‌توان بر انواع ویژگی‌های موضوعی و ساختاری روایات و طومارهای نقالی افزود؛ از آن جمله: تمهید نقالان برای پایان دادن به زندگانی یلان نسبتاً فراوان رستم‌نژاد که برخلاف حضور آن‌ها، خروجشان از عرصه‌ی طومارها بسیار ساده و شتاب زده است، به گونه‌ای که بیش‌تر آن‌ها را به راحتی در داستان کین‌خواهی بهمن از خاندان رستم به کشتن داده‌اند؛ مثلاً دلاوری نظیر برزو که مقدمه‌ی ورود او در روایات پهلوانی، داستانی مستقل است و جهان‌پهلوان رستم نیز در برابر او در می‌ماند، این‌گونه کشته و از نسخه‌ی کهن طومار نقالی کنار گذاشته می‌شود «جنگ پنجم: برزو به میدان آمد. بهمن فرمود موی سر موقل را درآوردند، دود کردند. در حال، قارون دیو از هوا درآمد با برزو در پیچید چندان زخم بر یکدیگر زدند که هر دو هلاک شدند.» (شاهنامه و گرشاسپ‌نامه به زبان نقالان: برگ ۳۳۶ ب)

ویژگی دیگر، شکوه و بی‌همالی بعضی از پهلوانان سیستان به هنگام معرفی و ظهور نخستین بار آن‌ها و سپس تنزل مقام و توانشان در ضمن روایات بعدی است. برای نمونه، یلانی مانند برزو، جهان‌بخش، جهانگیر و تیمور که در داستان ویژه‌ی آن‌ها،

هیچ‌یک از پرخاش خران ایران و حتی خود رستم، تاب مقابله در برابر آن‌ها را ندارند، از دست هزبر بلا زخم‌دار می‌شوند (ر.ک: همان: برگ ۲۹۸ ب- ۳۰۰ الف، ۳۰۴ ب)؛ فرامرز و بانوگشسپ نیز این گونه‌اند.

از مجموع این ویژگی‌ها می‌توان گفت که سنت نقالی در عین تبعیت کلی از داستان‌های ملی - پهلوانی ایران، در مآخذ کهن - و عمدتاً توجه به شاهنامه‌ی فردوسی - در جزئیات، مطابق منابع مکتوب نیست و نقالان و داستان‌گزاران در طول چند صد سال رواج این فن مقبول مردمی، همواره تخیل و خواسته‌های خود و نیز علایق و پسندهای عموم شنوندگان مجالس خویش را در نقل شفاهی و سپس نگارش و تدوین طومارها دخالت داده‌اند. بر همین اساس، بررسی روایات و طومارهای نقالی افزون بر روشن‌گری درباره‌ی بعضی مبهمات شاهنامه و متون پهلوانی، دست‌مایه‌های درخور توجهی برای برخی نتیجه‌گیری‌ها درباره‌ی روان‌شناسی مردم ایران در عصر صفوی و قاجار و بررسی جامعه‌شناختی محیط سنتی فرهنگی - اجتماعی ایران در آن ادوار، در اختیار محققان قرار می‌دهد.

یادداشت‌ها

۱. نسخه‌ی کهن از طومار نقالان (تاریخ کتابت: ۱۱۳۵ هـ.ق) در کتابخانه‌ی زنده‌یاد استاد مینوی و طومار استاد مصطفی سعیدی تا آغاز شهریار داری و هفت لشکر تا پایان پادشاهی همای است.

۲. این متن با ویرایش، مقدمه و تعلیقات نگارنده، از سوی نشر چشمه منتشر خواهد شد.
۳. نمونه‌ی دیگر آن، داستان امیرارسلان در دوره‌ی قاجار است. نکته‌ی جالب این‌که سام‌نامه مورد توجه «نقالان» بوده و طبق فرضیه‌ای، ظاهراً سراینده‌ی متن منظوم آن نیز گروهی از «نقالان» در ادوار مختلف بوده‌اند. در این صورت شاید منشا و ساختار نقالی اصل منظومه نیز یکی از علل احتمالی رویکرد ویژه‌ی «نقالان» به آن باشد. درباره‌ی نظم نقالان به وسیله‌ی گروهی از نقالان. (ر.ک: محمدزاده و رویانی، ۱۳۸۶: ۱۵۹-۱۷۶)

۴. اما از کوش‌نامه که تا امروز تنها یک دست‌نویس شناخته شده، داستان‌هایی در طومار کهن کتابخانه‌ی استاد مینوی آمده است.

۵. به نظر یکی از محققان، زمان نظم آثاری مانند شهریارنامه کهن‌تر از عصر صفویه و زندیه و قاجاریه نیست. (ر.ک: امیدسالار، ۱۳۸۱: ۴۵۴)

۶. نسخه‌ی شاهنامه‌ی کتابخانه‌ی بریتانیا از سده‌ی سیزدهم - که اشاره شد - بهترین گواه این تصویر است.

۷. در پایان یکی از دست‌نویس‌های برزنامه نیز کاتب با افزودن بیت‌هایی از خود خواسته است ناظم اثر را فردوسی معرفی کند؛ از جمله این بیت:

چنین گفت فردوسی این قصه را ز گوینده‌ی داستان دفترا

(کوسج، ۱۳۸۷: سی و هشت مقدمه)

۸. این اثر شامل تاریخ ایران و اسلام از قرن نخست هجری تا فرمانروایی آق قویونلوهاست و قاضی احمد بن محمد غفاری آن را به نام شاه تهماسب اول صفوی، تألیف کرده است.

۹. منظور، این بیت‌هاست:

به شهرم یکی مهربان دوست بود	که با من تو گفتی ز هم پوست بود
مرا گفت خوب آمد این رای تو	به نیکی خرامد همی پای تو
نشسته من این دفتر پهلوی	به پیش تو آرم نگر نغنوی
گشاده زبان و جوانیت هست	سخن گفتن پهلوانیت هست
شو این نامه‌ی خسروان بازگوی	بدین جوی نزد مهان آبروی
چو آورد این نامه نزدیک من	برافروخت این جان تاریک من

(فردوسی، ۱۳۸۶: دفتر یکم/۱۴-۱۴۵)

۱۰. این بیت‌ها در نسخه بدل‌های تصحیح دکتر خالقی مطلق در محلّ مربوط نیامده است و می‌توان گفت که احتمالاً از قرن دهم به بعد، در بعضی دست‌نویس‌های شاهنامه وارد شده است.

۱۱. چنان‌که مثلاً یکی از حماسه‌خوانان از یکی به نام فضیل یولدشو به خاطر گرفتن اجازهی روحانی محلّه برای خواندن داستان‌های رستم برای مردم، ناچار می‌شود بگوید رستم مسلمان و غازی بوده است. (ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۳۰-۳۱)

۱۲. یکی از علل ایجاد و رواج داستان عامیانه‌ی رویارویی رستم و امام علی (ع) و مسلمان شدن جهان پهلوان به دست ایشان، همین علاقه‌ی عمومی بوده است. درباره‌ی این روایت مردمی و تحلیل آن. (ر.ک: رستم‌نامه، ۱۳۸۷: بیست و دو - سی و چهار مقدمه)

۱۳. در کوشش‌نامه، شماری از مآخذ تاریخی و دو بیت الحاقی بر بعضی دست‌نویس‌های شاهنامه، حضرت موسی (ع) پیامبر هم‌روزگار خود منوچهر دانسته شده است. به ترتیب (ر.ک: ایرانشان بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۷: ۵۷۲ / ۸۰۰۷-۸۰۱۰؛ صدیقیان، ۱۳۷۵: ۲۷۸ و ۲۷۹؛ فردوسی، ۱۳۸۶: دفتر یکم / ۲۸۱ / زیرنویس ۸).

۱۴. برای دیدن نگاره‌ی قهوه‌خانه‌ای بار یافتن رستم نزد حضرت سلیمان(ع) که ظاهراً اثر استاد عباس بلوکی فر است. (ر.ک: سیف، ۱۳۶۹: ۱۴۷)
۱۵. فقط در یک روایت بسیار کوتاه مردمی، رستم به یاری سلیمان(ع) می‌شتابد و انگشتی او را از اهریمن باز می‌ستاند. (ر.ک: انجوی، ۱۳۶۹: ۱۶۰/۲)
۱۶. غزنویان و در میان همه‌ی آن‌ها سلطان محمود، به داشتن و به کار بردن فیلان فراوان معروف بوده‌اند. در منابع از هزار و سیصد پیل برگستوان‌دار محمودی یاد شده و فردوسی (۱۳۸۶: دفتر یکم / ۱۶ / ۱۷۴) به هفتصد زنده پیل سپاه او اشاره کرده است. درباره‌ی فیلان سلسله‌ی غزنوی. (ر.ک: باسورث، ۱۳۸۵: ۱۱۳-۱۱۸)
۱۷. از نمونه‌های افراط- به نسبت حجم اندک متن و کوتاهی روایات- در ساختن نام‌ها و کسان تازه، *طومار مشکین‌نامه* است.
۱۸. این ویژگی داستانی نیز سابقه‌ی چند صد ساله دارد؛ زیرا مستوفی در سده‌ی هشتم در *شاهنامه‌ی مدون* خویش روایتی در داستان بیژن و منیژه آورده که در آن برخیا، پسر اکوان دیو، نگهبان چاه- زندان بیژن است و به دست رستم کشته می‌شود. (ر.ک: مستوفی، ۱۳۷۷: ۵۹۰/۱-۵۹۲ حاشیه‌ی صفحات)
۱۹. مثلاً چنان‌که در این بیت مشهور آمده است:
فریدون فرخ فرشته نبود ز مشک و ز عنبر سرشته نبود
(فردوسی، ۱۳۸۶: دفتر یکم / ۸۵ / ۴۸۹)
۲۰. این مضمون داستانی در *طومار مشکین‌نامه*، به کرات دیده می‌شود.
۲۱. چو خندان شد و چهره شاداب کرد ورا نام تهمنه سهراب کرد
(فردوسی، ۱۳۸۶: دفتر دوم / ۱۲۵ / ۹۸)
۲۲. در *طومار هفت لشکر* (ص ۳۴۸) مشابه این جملات از زبان کوهکش (فرامرز) و تیمور در نبرد آن‌ها آمده است.

فهرست منابع

- آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۶). «این بیت از فردوسی نیست». *نارسیده ترنج (بیست مقاله و نقد درباره‌ی شاهنامه و ادب حماسی ایران)*، با مقدمه‌ی دکتر جلال خالقی مطلق، اصفهان: نقش مانا، صص ۶۵-۷۶.
- آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۸). *متون منظوم پهلوانی (برگزیده‌ی منظومه‌های پهلوانی پس از شاهنامه)*. تهران: سمت.

آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۸ الف). «ارتباط اسطوره و حماسه بر پایه‌ی شاهنامه و منابع ایرانی». از اسطوره تا حماسه (هفت گفتار در شاهنامه پژوهی)، با مقدمه‌ی دکتر محمّدامین ریاحی، تهران: سخن، صص ۲۳-۶۱.

اسدی، ابونصر علی. (۱۳۱۷). *گرشاسپ‌نامه*. تصحیح حبیب یغمایی، تهران: کتاب‌فروشی بروخیم.

امیدسالار، محمود. (۱۳۸۱). «بیان ادبی و بیان عامیانه در حماسه‌های فارسی». *جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی*، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، صص ۴۳۸-۴۶۰.

امیدسالار، محمود. (۱۳۸۱ الف). «ضحاک پسر مرداس یا ضحاک آدم خوار». *جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی*، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، صص ۴۴-۵۴.

انجوی، سیدابوالقاسم. (۱۳۶۹). *فردوسی‌نامه*. تهران: علمی.
ایران‌شان بن ابی‌الخیر. (۱۳۷۷). *کوش‌نامه*. تصحیح دکتر جلال متینی، تهران: علمی.
باسورث، کلیفورد ادموند. (۱۳۸۵). *تاریخ غزنویان*. ترجمه‌ی حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
بی‌غمی، مولانا محمّد. (۱۳۸۱). *داراب‌نامه*. به کوشش دکتر ذبیح‌الله صفا، تهران: علمی و فرهنگی.

تاریخ بناکتی (روضه اولی‌الالباب فی معرفه‌التواریخ و الانساب). (۱۳۷۸). به کوشش دکتر جعفر شعار، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

تجارب‌الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم. (۱۳۷۳). تصحیح دکتر رضا انزابی‌نژاد-دکتر یحیی کلانتری، مشهد: دانشگاه فردوسی.

تفضّلی، احمد. (۱۳۵۴). «آرش». *دانشنامه‌ی ایران و اسلام*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۱، صص ۷۷-۷۹.

حاتم‌نامه. (۱۳۸۷). به کوشش حسین اسماعیلی، تهران: معین.

حمیدیان، سعید. (۱۳۷۲). *درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی*. تهران: مرکز.

خالقی مطلق، جلال. (۱۳۷۲). «معرفی قطعات الحاقی شاهنامه». *گل رنج‌های کهن*، به کوشش علی‌دهباشی، تهران: مرکز، صص ۱۲۷-۱۷۰.

خالقی مطلق، جلال. (۱۳۷۲ الف). «حماسه‌سرای باستان». گل رنج‌های کهن، به
کوشش علی دهباشی، تهران: مرکز، صص ۱۹-۵۱.

خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۱). «اشتقاق‌سازی عامیانه در شاهنامه». سخن‌های دیرینه، به
کوشش علی دهباشی، تهران: افکار، صص ۳۱۳-۳۲۱.

خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۶). حماسه (پدیده‌شناسی تطبیقی شعر پهلوانی). تهران: مرکز
دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.

خطیبی، ابوالفضل. (۱۳۸۴). «آرش». دانشنامه‌ی زبان و ادب فارسی، ج ۱، به سرپرستی
اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، صص ۴۲-۴۴.

داستان رستم و سهراب (روایت نَقْلان). (۱۳۶۹). نقل و نگارش مرشد عباس زیری،
ویرایش دکتر جلیل دوستخواه، تهران: توس.

دینوری، ابوحنیفه احمد. (۱۳۶۴). اخبار الطوال. ترجمه‌ی دکتر محمود مهدوی دامغانی،
تهران: نی.

رستم‌نامه (داستان منظوم مسلمان شدن رستم به دست امام علی (ع) به انضمام
معجزنامه‌ی مولای متقیان). (۱۳۸۷). سراینده: ناشناس، به کوشش سجاد آیدنلو،
تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.

زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۰). «ملک سلیمان». ارج‌نامه‌ی شهریار، به خواستاری و
اشراف: دکتر پرویز رجبی، تهران: توس، صص ۳۲۱-۳۱۵۰.

سرکاراتی، بهمن. (۱۳۷۸). «بازشناسی بقایای افسانه‌ی گرشاسب در منظومه‌های حماسی
ایران». سایه‌های شکار شده، تهران: قطره، صص ۲۵۱-۲۸۶.

سرکاراتی، بهمن. (۱۳۷۹). «سام نمونه‌ای از یلان سترگ». نخلبند شعرا (مجموعه
مقالات کنگره‌ی بزرگ‌داشت خواجه‌ی کرمانی)، ج ۱، تدوین دکتر احمد امیری
خراسانی، کرمان: مرکز کرمان‌شناسی، صص ۶۸۷-۶۹۲.

سیف، هادی. (۱۳۶۹). نقاشی قهوه‌خانه. تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی و
سازمان میراث فرهنگی.

شاهنامه‌ی حکیم اسدی. دست‌نویس شماره‌ی ۱۶۰۹ کتابخانه‌ی ملی ایران.
شاهنامه و گرشاسب‌نامه به زبان نَقْلان. (۱۱۳۵ هـ.ق). به کتابت ابوالقاسم بن بدرالدین
محمد سیاه‌پوش، محفوظ در کتابخانه‌ی استاد مجتبی مینوی به شماره‌ی ۱۳۵.

صدیقیان، مهین‌دخت. (۱۳۷۵). *فرهنگ اساطیری - حماسی ایران*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

طوسی، محمد بن محمود. (۱۳۸۲). *عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات*. به اهتمام منوچهر ستوده، تهران: علمی و فرهنگی.

طومار شاهنامه‌ی فردوسی. (۱۳۸۱). به کوشش سید مصطفی سعیدی - حاج احمد‌هاشمی، تهران.

طومار نقالی سام‌نامه. (۱۳۸۰). به کوشش حسین حسینی، تهران: نمایش.

فرامرزنانه. (۱۳۸۶). به کوشش دکتر میترا مهرآبادی، تهران: دنیای کتاب.

فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه*. تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.

فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶ الف). *شاهنامه (بر اساس چاپ بروخیم)*. به اهتمام بهمن خلیفه، تهران: طلایه.

کوسج، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۷). *برزونامه (بخش کهن)*. تصحیح دکتر اکبر نحوی، تهران: میراث مکتوب.

«گفت و گو با مرشد ولی‌الله ترابی به مناسبت هفتاد و سومین سالگرد تولدش». به کوشش رحیم عبدالرحیم‌زاده در: [www. theater. ir](http://www.theater.ir)

مادح، قاسم. (۱۳۸۰). *جهانگیرنامه*. تصحیح دکتر ضیال‌الدین سجادی، تهران: مؤسسه‌ی مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک‌گیل.

ماسه، هانری. (۱۳۵۷). *معتقدات و آداب ایرانی*. ترجمه‌ی دکتر مهدی روشن‌ضمیر، تبریز: مؤسسه‌ی تاریخ و فرهنگ ایران.

مجمّل التواریخ و القصص. (بی تا). تصحیح ملک الشعرا بهار، تهران: کلاله‌ی خاور.

محبوب، محمدجعفر. (۱۳۸۲). «تحوّل نقالی و قصه‌خوانی، تربیت قصه‌خوانان و طومارهای نقالی». *ادبیات عامیانه‌ی ایران*، ج ۲، به کوشش دکتر حسن ذوالفقاری،

تهران: چشمه، صص ۱۰۷۹-۱۱۱۳.

محمدزاده، سید عباس و رویانی، وحید. (۱۳۸۶). «سام‌نامه از کیست؟». *مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*، سال چهارم، شماره‌ی ۳،

(پیاپی ۱۵۸)، پاییز، صص ۱۵۹-۱۷۶.

مختاری، عثمان. (۱۳۴۱). *دیوان*. به اهتمام استاد جلال‌الدین همایی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

مرتضوی، منوچهر. (۱۳۸۴). *مکتب حافظ (مقدمه بر حافظ‌شناسی)*. تبریز: ستوده.

مستوفی، حمدالله. (۱۳۷۷). *ظفرنامه به انضمام شاهنامه‌ی فردوسی*. (چاپ عکسی از روی نسخه‌ی خطی مورخ ۸۰۷ هجری در کتابخانه‌ی بریتانیا (Or. ۲۸۳۳)، تهران و وین: مرکز نشر دانشگاهی ایران و آکادمی علوم اتریش.

مشکین‌نامه (طومار نقالی). (۱۳۷۹). به اهتمام مرشد ولی‌الله ترابی و داوود فتحعلی بیگی، تهران: نمایش.

موسوی، سیدسیامک. (۱۳۸۲). *نقل و نقالی (سیدمصطفی سعیدی و روایت‌هایش)*. خرم‌آباد: افلاک.

میرخواند. (۱۳۸۰). *تاریخ روضه‌الصفاء فی سیره‌الانبیا و الخلفاء*. تصحیح جمشید کیانفر، تهران: اساطیر.

میرشکرایبی، محمد. (۱۳۸۵). «شاهنامه‌خوانی از دید مردم‌شناسی (نظری به تاریخچه‌ی شاهنامه‌خوانی)». *شاهنامه‌خوانی*، دفتر اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، صص ۳۰-۴۵.

هفت لشکر (طومار جامع نقالان). (۱۳۷۷). تصحیح مهران افشاری و مهدی مداینی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

یوستی، فردیناند. (۱۳۸۲). *نام‌نامه‌ی ایرانی*. با پیش‌گفتار فارسی دکتر علی اشرف صادقی، تهران: اساطیر با همکاری مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها.